



## خوش تر از دوران عشق، ایام نیست

بر برگ‌های زرد خزانی نوشته‌اند  
سرسپسته نکته‌ها که سپنجی است این جهان  
هر برگگی از خزان خواند از دور روزگار  
افسانه شگرفم؛ در گوش بی‌زبان

گوید که نیستی است سرانجام هر چه هست  
گوید که پیری است تو را در پی، ای جوان  
گل‌های بی‌وفا همه رفتند از چمن  
زان‌سان که کس نیابد از آنان دگر نشان  
بستان چو زلف دلبر من از نسیم صبح  
آشفته گردد از وزش باد مهرگان  
ای نوبهار حسن به باغ آ که هر درخت  
گردد پی نثار به پای تو زرفشان  
و چه زیبا این رازهای سر به مهر نهاده شده در این  
اشعار به‌سان خورشیدی می‌درخشند و «زرفشانی»  
بهار را در امتداد مرور زمان از پاییز به زمستان و  
از زمستان به بهار می‌آرید. رخ چمن در بهاران  
عاریتی است از سردی خزان پاییز و زمستان و بلبل  
از هجران گل در این دو فصل، بهار را رونق بستان  
می‌سازد و دل خونین خود را با نغمه‌های بهاری بر  
نگاه واپسین گل و شبنم برگ گل از بن به شادی  
می‌نشانند.

و بدینسان بهار می‌رسد و گل و نیبید، روح افزا  
و رقص‌کنان جامه از تن می‌درند و عاشق و رند و  
مست و عالم‌سوز می‌شود. رنگین‌کمان به آسمان  
می‌رقصد و ترنم ریزش باران‌های بهاری، آلودگی از  
دشت می‌کشاند و جنون عاشقی، عاقل را به دیوانگی  
و ملامت‌یان را به سرشیدایی و رسوایی در می‌ریاید و  
ساقی مهوش روی می‌خواند

خوش هوایی است فرخ‌بخش خدایا بفرست  
نازنینی که به رویش می‌گلگون نوشیم  
جوانان در این بهار گام به سودای آرزوها می‌گذارند  
و خود را در سه ماهه‌ای مانده به تابستان، برای  
بهره‌برداری هر چه بهتر از دوره شش ماهه علم‌آموزی  
(پاییز و زمستان)، غنچه‌ای به بار نشانده خود را به  
آزمون می‌نهند. موفقیت تحصیلی توأم با نشاط

در میانه نیم روز عصرگاهی نهم آذرماه ۱۳۹۳  
هستیم. کوتاهی روز و بلندای شب فرصت مغتنمی  
است تا زودتر از ایام همیشگی در خانه بگنجی و  
طعم زیبای پاییزی را- هر چند لنگ‌لنگان رو به  
خاموشی می‌رود- بچشی و به تدریج آغوش خود را  
بگشایی تا زمستانی زیبا و الهی، پربار از صدای باران  
و غرش آسمان‌ها و ریزش خاموش دانه‌های برف بر  
پهنای این کشور زیبا و پهناور در آغوش بکشی! و  
در این لحظات آهنگین غروب پاییزی باید برای بهار  
بنویسی و نوشتن مطالب (سرمقاله) برای نشریات  
ادواری فصلی این حسن را دارد که باید نوشتن را  
با فصلی آغاز کنی که هر کدامش در خود راز و  
رمزهایی دارد که نظرگشایی می‌کند:

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند  
نای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید  
سعدیا دیدن خوبان نه حرام است ولیکن  
نظری گر بگشایی دلت از کف بریاید  
و از سویی، این نوشته زمانی که در مرای و  
منظر خوانندگان در می‌آید، شاید در خود نتوانسته  
حوادث روز را بررسی کند که در نگاه تیزبین برخی  
خوانندگان، سخنی است که نظر بازی در آن جایی  
نیست، ولی چون هر کدام از نوشته‌ها باید با فصلی  
بروید، امید است که در منظر آنان نیز زیبا درآید.

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد  
خطا بود که نبینند روی زیبا را (سعدی)  
حقیقت آن است که اگر نبود خزان وزان، و اگر  
نبود باد و بوران و زردی رخسار درختان، و اگر  
نبود زمستان به تاراج برنده بساط چمن، کجا یافت  
می‌شد بهار عشق و بهار خاطره‌انگیز و وزش برگ  
درختان به خضرآباد بهاری. بنابراین، پاییز را دوست  
داریم، چون:

درونی، در پایان سه ماهه بهار، آن‌ها را آزموده‌تر از گذشته می‌سازد تا برای تابستانی پررونق - اما بدون تعلیم و تربیت رسمی - به تهذیبی درونی در کنار رقابت‌های ورزشی نائل آیند.

در بهار، جوانان و به‌ویژه دانش‌آموزان، باید به باغبان تعلیم و تربیت، گل‌های پرورده خود را عرضه کنند و خود را در معرض قضاوت‌های متداول صحنه عبور از درس و کلاس قرار دهند. موفقیت در این صحنه شورآفرین، سروده‌های عاشقانه آن‌ها را در تابستان زیباتر می‌کند و سبک زندگی موفق را در تابستان - در ادامه بهار - تجربه می‌کنند. در بهار، جلوه‌های عطرآگین دشت و دمن در کنار سخت‌کوشی در درس و کارآمدی در صحنه‌های زندگی، دانش‌آموز را به بازار دل‌انگیز فعالیت‌های بدنی نیز می‌کشاند و از طراوت بهاری برای جلوه‌یابی تن و روان خود به غایت بهره‌مند می‌کند. بهار، رمزهای آزمونی موفقیت در تحصیل را یکی یکی از پیش روی جوان و نوجوان دانش‌آموز رمزگشایی می‌کند و چهره گلگون می‌اندود سرخ‌گونه از مستی‌های موفقیت، طعنه به گل‌های رنگین می‌زند و این موفقیت‌های پیاپی همان داستان گذر پیاپی فصل‌ها و آمدن یکی از پی دیگری است. در جغرافیای طبیعت، اگر در پاییز و زمستان هر چه بیشتر زمین ذخیره می‌کند و در بهار به دشت و دمن می‌ریزد و طراوت‌بخشی می‌کند. جوان نیز در جغرافیای رفتار خود و سیروسلولوک اخلاقی، رفتاری و انسانی، در فصل‌های خزان و زمستان، دانش می‌اندوزد و در بهار به رخ می‌کشاند و هم‌چون بهار که از ممتحنین خود، به دلیل عرضه زیبایی نمرات عالی می‌گیرد و ستایشگران طبیعت زیبا به عرضه آراستگی‌هایش، کام می‌جویند، جوان تحصیل‌کرده با دانش، ممتحنین خود را در مدرسه - معلمان - و در خانه - پدر و مادر - به حیرت می‌نشاند که محصول پاییز و زمستانی دانشی من، رونق توانایی‌های بهار دانشی من و سبک زندگی شرافتمندانه‌ای است که آن‌ها در انتظارش بودند. ردای دانشی، زینت قلب پاک آن‌ها می‌شود و از درون و برون به آرامش می‌رسند و آماده جهش

دیگر در تابستان می‌شود که خورشید تابان، مهرش را همیشه بر سرشان می‌افشاند. محصول بهاری دانش‌آموز، تداوم زندگی سرشار از مهری است که علاوه بر آنکه بستان خانه را آباد می‌کند، جامعه را بالنده‌تر به آینده روشن نوید می‌دهد. جوان پویا و کوشای بهاری، دانش‌آموز آراسته به سبزه تهذیب علم و دانش، و نوجوان پیری روی کارآمد در پیکار زندگی، به تابستان گرم سلامی عاشقانه می‌دهد و بر فخر زمانه خود می‌افزاید. جوان مجهز به دانش بهاری، از دشنام‌ها و سختی‌های زندگی جان به سلامت می‌برد و دون‌مایه‌های لذت‌های زمین‌گیر او را در وسوسه‌ها غرق نمی‌کند و می‌کوشد انسانی والا برای جامعه خود باشد. دانش بهار نوجوان و جوان جوانمرد، او را پیشگام ارزش‌های انسانی می‌کند و بُعدی چند وجهی پیدا می‌کند و عقل و هوش از نظاره‌گرانش می‌رباید. راوی عشق می‌شود و مستانه می‌سراید:

خوش‌تر از دوران عشق ایام نیست  
بامداد عاشقان را شام نیست  
مطربان رفتند و صوفی در سماع  
عشق را آغاز هست، انجام نیست  
مستی از من پرس و شور عاشقی  
آن کجا داند که ورد آشام نیست  
عاشقی صفت پاک دانش بهاری دانش‌آموزی  
است که هر کارش آغازی است بر روزنه دادن نور  
به تاریکی و فرار از سراب‌ها. دانش بهاری جوان و  
نوجوان عاشق، همیشه روی به سوی آسمان دارد  
که:

سوگند به عشق تو که دیوانه عشقیم  
شیدای رخ دلبر و خورشید پرستیم  
جویای تو بودیم به هر سوی که رفتیم  
سیمای تو دیدیم به هر جا که نشستیم  
در راه تمنای تو ترک همه کردیم  
دل را به تو بستیم و ز هر چیز گسستیم

سردبیر

